

فروش یوسف و پسر خدا

پیدایش ۳۷:۱-۳۶

سخنانی حیرت‌انگیز خطاب به ابراهیم

پیش از آنکه به ماجرای یوسف و گناه فاحش برادرانش بپردازیم و هدف و مقصود آن را در جلال دادن عیسی مسیح بازگو نماییم، به کتاب پیدایش فصل ۱۲ رجوع می‌کنیم. خدا نه به خاطر شایستگی ابراهیم بلکه با فیض رایگان خویش او را از میان همه مردم جهان برگزید و در پیدایش ۱۲:۳-۲ به ابراهیم چنین وعده داد: «تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند و لعنت کنم به آن که تو را ملعون خواند و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» قوم اسرائیل از همین وعده به وجود آمد، همان قومی که قرار بود عیسی مسیح، آن ماشیح، پسر خدا، از طریق ایشان به جهان آید تا ما را از گناهانمان نجات بخشد.

سپس در فصل ۱۵ خدا رسماً با ابراهیم عهد و پیمان می‌بندد و با نمادی چشمگیر و قابل توجه و گفتاری حیرت‌انگیز با وی سخن می‌گوید. خدا در پیدایش ۱۵:۱۳-۱۶ به ابراهیم می‌فرماید: «یقین بدان که ذرّیت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد غریب خواهند بود و آنها را بندگی خواهند کرد و آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت و بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود من داوری خواهم کرد و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد . . . و در پشت چهارم بدین‌جا خواهند برگشت، زیرا گناه آموریان هنوز تمام نشده است.»

چهارصد سال!

بنابراین، خدا در همان ابتدای رابطه‌ای که بر اساس عهد و پیمان با قوم برگزیده‌اش شکل گرفته بود پیش‌بینی نمود که ایشان چهارصد سال در مصر ماندگار می‌شوند و سپس به سرزمین موعود بازمی‌گردند. «چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت.» خدا به دلایلی که برای ما ناآشنا است چنین مقرر نمود که آنها می‌بایست به مدت چهار قرن (فکرش را بکنید!) در آنجا می‌ماندند و همان موقع وارث آن سرزمین نمی‌شدند. آیه ۱۵: «گناه آموریان هنوز تمام نشده است.» یعنی قرار بر این بود که وقتی قوم اسرائیل چهارصد سال بعد به رهبری یوشع به سرزمین موعود بازمی‌گشتند این اقوام را از بین ببرند. این موضوع چگونه باید برای ما قابل درک باشد؟ خدا در کتاب تشبیه ۵:۹ به این پرسش پاسخ می‌دهد: «نه به سبب عدالت خود و نه به سبب راستی دل خویش داخل زمین ایشان برای تصرفش می‌شوی، بلکه به سبب شرارت این امتهای، بیهوه، خدایت ایشان را از حضور تو اخراج می‌نماید و تا آنکه کلامی را که خداوند برای پدران، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده بود استوار نماید.» فتح سرزمین موعود داوری خدا بر قرن‌ها شرارت و پلیدی بود که به اوج خود رسیده بودند.

قوم خدا با رنج و سختی بسیار به سرزمین موعود راه می‌یابند

خدا می‌فرماید که قومش تا پیش از ورود به سرزمین موعود در زمینی که از آن ایشان نیست، یعنی در مصر، غریب هستند و چهارصد سال به سختی و مصیبت گرفتار خواهند شد. پس خدا برای قوم رهسپارش طرح و برنامه‌ای داشت. شما نیز تا زمانی که به آسمان بروید زندگی‌تان به نوعی چنین تصویری خواهد داشت. اگر طرح خدا این بود که قومش پیش از ورود به سرزمین موعود، به مدت چهارصد سال، رنج و سختی کشند (پیدایش ۱۵:۱۳)، پس ما نیز نباید از این متعجب شویم که خدا می‌فرماید، «با مصیبت‌های بسیار می‌باید داخل ملکوت خدا گردید» (اعمال رسولان ۲۲:۱۴).

از طریق گناهی فاحش، نبوت تحقق می‌یابد

حال، امروز برای ما این پرسش مطرح است: چه شد که قوم خدا راهی مصر شدند؟ خدا در این کوچ غریبانه به مصر قصد دارد چه چیزی را درباره راه و روشهای خود و درباره پرسش به ما بیاموزد؟ پاسخ این است که خدا این نبوت را از طریق گناهی فاحش و چشمگیری به تحقق

می‌رساند و از طریق این گناه نه فقط قوم اسراییل را که با ایشان عهد و پیمان بسته بود زنده نگه می‌دارد، بلکه آن نسلی را که شیر یهودا می‌بایست از تبار او می‌آمد تا انسانها را نجات بخشد و بر ایشان سلطنت نماید نیز زنده نگه داشته و ایشان را محافظت می‌نماید. بنابراین، ماجرای یوسف امور بسیار عظیمی را پیش‌رو دارد.

ابراهیم، اسحاق، یعقوب

به ابراهیم بازگردیم و ماجرا را به یوسف برسانیم. ابراهیم صاحب پسری به نام اسحاق است. اسحاق پسری به نام یعقوب دارد (که نام دیگرش اسراییل است). یعقوب نیز صاحب دوازده پسر است که ایشان پدران دوازده طایفه اسراییل می‌باشند. یکی از پسران یعقوب، به نام یوسف، دو مرتبه خواب می‌بیند و در هر دو رویا یازده برادر و پدر و مادرش او را سجده می‌کنند. پیدایش ۸:۳۷ می‌فرماید که برادرانش به سبب این خوابها از او کینه به دل گرفتند و آیه ۱۱ می‌فرماید به وی حسادت ورزیدند.

نابودی خواب‌بیننده

سرانجام، آن روز فرا رسید که آنها بتوانند خشم و غضب خود را بر برادرشان جاری سازند. پدر یوسف، او را در پی برادرانش فرستاده بود تا از سلامتی آنها خبر آورد (پیدایش ۱۴:۳۷). آنها وی را از دور دیدند و در آیات ۱۹-۲۰ چنین گفتند: «اینک، این صاحب خوابها می‌آید. اکنون، بیا بید او را بکشیم و به یکی از این چاه‌ها بیندازیم و گوییم جانوری درنده او را خورد و ببینیم خوابهایش چه می‌شود.» اما روبین بر آن بود که یوسف را نجات دهد، حال آنکه، سعی و کوشش او کاملاً به نتیجه نرسید و برادرانش یوسف را با عنوان یک برده به کاروان اسماعیلیان که راهی مصر بودند فروختند (آیه ۲۵). سپس ردای مخصوص او را به خون حیوانی آغشتند تا پدرش چنین پندارد که حیوانی وحشی یوسف را دریده است. این‌گونه شد که برادران یوسف گمان کردند ماجرا پایان یافته است.

دستی نهان در کار است

اما آنها تصورش را هم نمی‌کردند که چه وقایعی در پیش‌رو است. ایشان کاملاً بی‌خبر بودند که در آن عملشان دست پنهان خدا در کار بود. آنها نمی‌دانستند که با تلاش و تکاپویشان برای نابودی خواب‌بیننده، در واقع، خوابهای یوسف را به تحقق می‌رسانند. وه! چه مواقع بسیاری که خدا بدین شکل عمل می‌کند. او از گناه آن نابودگران استفاده می‌کند تا خود آنها را رهایی بخشد.

فوطیفار، زندان، و مشیت الهی

فوطیفار، یکی از افسران فرعون و فرمانده محافظان کاخ، یوسف را در مصر خریداری نمود (پیدایش ۳۶:۳۷) و یوسف در آنجا خود را به مشیت غریب خدا سپرد و با امانت و وفاداری فوطیفار را خدمت نمود. او توانست اعتماد فوطیفار را جلب نماید و در خانه او راه یابد و شما با خود می‌اندیشید که راستی و عدالت همواره کامیاب و پیروز خواهد بود، اما به نظر می‌رسید به گونه دیگری باشد. همسر فوطیفار سعی بر این داشت تا او را اغوا نماید، حال آنکه، یوسف از زنا دوری جست و آن زن خبیث که خواسته‌اش برآورده نشده بود، به دروغ، یوسف را متهم کرد و یوسف با وجود صداقت و درست‌کاری‌اش به زندان افکنده شد.

در زندان نیز همچنان بی‌خبر از اینکه خدا در همه این مصیبتها در کار است باز هم با وفاداری زندانبان را خدمت نمود و اعتماد او را به خود جلب کرد و مسوولیتی به عهده گرفت و به سبب تعبیر خواب نانو و ساقی دربار فرعون، سرانجام، از زندان بیرون آمد تا یکی از خوابهای فرعون را تعبیر نماید. او توانست خواب را به درستی تعبیر کند و فرعون را جذب حکمت خود سازد. فرعون نیز او را به مقام ارشد مصر منصوب نمود: «تو بر خانه من باش و به فرمان تو تمام قوم من منتظم شوند، جز اینکه بر تخت از تو بزرگ‌تر باشم» (پیدایش ۴۰:۴۱).

خوابها تحقق می‌یابند

دقیقاً، بر طبق گفته یوسف، هفت سال فراوانی و در پی آن هفت سال قحطی در زمین به وقوع پیوست. یوسف برای جلوگیری از گرسنگی مردم مصر پیش از این تدارک دیده و در طی هفت سال فراوانی انبوهی از غلات را ذخیره نموده بود. برادران یوسف که از وجود غلات در مصر باخبر شده بودند دست یاری طلبیدند و به مصر رفتند، ولی در ابتدا برادرشان را نشناختند، تا اینکه او خودش را به آنها معرفی نمود. یوسف هفده سال پیش نداشت که او را چون برده فروخته بودند (۳:۳۷) و حال در سی و نه سالگی خود را بدیشان می‌شناساند (۴۱:۴۶، ۵۳:۴۵). بیست و دو سال سپری گشته بود. برادرانش مات و مبهوت مانده بودند و می‌خواستند که این خواب‌بیننده را از سر باز کنند و در این از سر باز کردن بود که رویای یوسف را به تحقق رساندند و سرانجام در مقابلش زانو زدند.

در نهایت، یوسف آنها را به مصر دعوت می‌کند تا برای نجات زندگی‌شان در آنجا ساکن شوند. این آغاز تحقق آن نبوتی بود که پیش از این پیشگویی شده بود، همان که ذریت ابراهیم به مدت چهارصد سال در سرزمین مصر غریب خواهند بود. حال، دوباره این سوال مطرح است که قوم خدا چگونه راهی مصر گشتند و طرح و نقشه خدا را عملی ساختند؟ و اینکه خدا در این کوچ غریبانه به مصر قصد دارد چه چیزی را درباره راه و روشهای خود و درباره پسرش به ما تعلیم دهد؟

کتاب مقدس این وعده را در دو حالت تشریح می‌نماید

از یک نظر، واضح و بدیهی است که چرا قوم اسرائیل راهی مصر شدند: آنها به خاطر گناه فاحش مبادرت به قتل، طمع و آزمندی که به غلام گشتن یک نفر منجر شد و فریب دادن پیرمردی دلشکسته، با بی‌رحمی و سنگدلی، به مصر راه یافتند. کتاب مقدس تحقق این پیشگویی خدا را به دو شکل بیان می‌کند:

۱) خدا یوسف را فرستاد تا ایشان را زنده نگاه دارد

یوسف در پیدایش ۵:۴۵ خطاب به برادران هراسانش چنین می‌گوید: «رنجیده مشوید و متغیر نگردید که مرا بدین جا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا نفوس را زنده نگاه دارد.» کتاب مقدس در توصیف این گناه فاحش برادران اذعان می‌دارد که خدا بنا بر راه و روشهای خویش یوسف را به مصر فرستاد تا یوسف جان همان کسانی را حفظ نماید که قصد جانش را داشتند. «خدا مرا پیش روی شما فرستاد.»

و مباد که ارزش این گفته را کم بینگاریم و آن را سخنی جزئی تلقی نماییم. مزمور ۱۰۵:۱۶-۱۷ نیز دقیقاً همین را می‌گوید و حتی به طور مشخص به این مهم اشاره می‌کند. خدا نه فقط بر عمل برادران یوسف که او را رهسپار مصر نمود حاکم بود، بلکه بر قحطی نیز حاکمیت مطلق داشت: «پس قحطی را بر آن زمین خواند و تمامی قوام نان را شکست و مردی پیش‌روی ایشان فرستاد، یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند.» بنابراین، این فکر را از سر خود بیرون کنید که آن قحطی کار شیطان بوده و یا خود به خود روی داده است و خدا فقط از پیش می‌دانسته که چنین قحطی صورت می‌گیرد. خیر! خدا آن قحطی را آورد و خدا آن رهایی را تدارک دید.

۲) آنچه انسان به قصد شرارت نقشه می‌کشد خدا آن را به خیریت برنامه‌ریزی می‌نماید

پس کتاب مقدس در نخستین حالت تحقق پیشگویی خدا چنین می‌فرماید که خدا خودش یوسف را پیش‌روی قومش به مصر فرستاد. دومین شکل عملی شدن این نبوت حتی نافذتر و گسترده‌تر است. برادران یوسف باز هم در مقابل او قرار می‌گیرند و این مرتبه پس از مرگ پدرشان است که دوباره به حضور او آمده و باز هم واهمه دارند که مبادا از ایشان انتقام بگیرد. اما در پیدایش ۵۰:۱۹-۲۰ یوسف چنین می‌گوید: «مترسید! زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟ شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنان که امروز شده است.»

دوم طریقی که خدا این نبوت را تحقق بخشیده است و کتاب مقدس بدان اشاره می‌کند این است که برادران یوسف با نیت پلید و شریرانه یوسف را فروختند، اما خدا آن را به خیریت منظور داشت. توجه داشته باشید که منظور این نیست که خدا پس از نقشه پلید آنها از شرارتشان به خیریت استفاده کرد، بلکه در همان عملکرد شریرانه دو برنامه‌ریزی متفاوت وجود داشت: در آن عمل شریرانه، آنها با پلیدی نقشه می‌کشیدند و در همان عمل شریرانه خدا به خیریت برنامه‌ریزی می‌نمود.

گناهی که نجات‌بخش زندگی است و اشاره‌گر می‌باشد

این چیزی است که بارها و بارها به چشم دیده و خواهیم دید: خدا در هر نقشه انسان و یا هر نقشه پلیدانه‌ای طرحی را برای خیریتی عظیم منظور می‌نماید. خیریت عظیمی که در پیدایش ۵:۴۵، بدان اشاره شده این است: «تا زنده نگاه دارد.» و خیریت عظیمی که در پیدایش ۲۰:۵۰ از آن نام برده شده این است: «تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنان که امروز شده است.» اما، در این سخنان و در کل ماجرای چگونگی نجات قوم خدا، به این گناه – این گناه نجات‌بخش زندگی – و هدف جهانی آن در جلال عیسی مسیح اشاره‌هایی وجود دارد.

سه اشاره‌گر به جلال عیسی

سه نکته‌ای که ما را در این ماجرا برای دیدن جلال عیسی و هویت واقعی او آماده می‌سازد بررسی نماییم:

۱) نجات از طریق گناه و رنج و سختی حاصل می‌شود

نخست اینکه، ما این روال کلی را بارها و بارها در کتاب مقدس شاهد هستیم که پیروزی که خدا برای قومش به ارمغان آورده و به نجات و رهایی ایشان منجر شده است در بیشتر موارد از طریق گناه و رنج و سختی بوده است. برادران یوسف به او گناه ورزیدند و او به سبب گناه ایشان سختی و عذاب کشید و در همه اینها خدا در کار بود تا قومش و حتی همان کسانی را نیز که در تلاش بودند تا منجی‌شان را از بین ببرند نجات بخشد. این واقعیت که سرگذشت عیسی نیز به همین شکل بود نمی‌بایست بسیاری را متعجب کرده باشد، در حالی که در واقع بسیاری متعجب گشتند. برای ما که به دفعات فراوان این روند را شاهد بوده‌ایم نباید دور از انتظار باشد که بر عیسی نیز گناه ورزیدند و او متحمل رنج و عذاب گردید و از این طریق قومش را نجات بخشید.

از این رو، ماجرای یوسف و گناه فاحش برادرانش ما را آماده می‌سازد تا جلال مسیح را مشاهده نماییم، صبر و فروتنی و خادم بودنش را بنگریم، و ببینیم که او همان کسانی را نجات می‌بخشد که سعی داشتند او را از سر باز کنند.

فدایم کرده او خود را برایم

ستمها دیده از بهر نجاتم

به پای مرگ او گشته فدایم؟

شگفتا این محبت!

که جان داده ز بهر من فدایم؟

۲) آن که رنج می‌کشد عادل و بی‌گناه است

دوم اینکه، ماجرای یوسف و گناه فاحش برادرانش، که ما را برای دیدن عیسی آماده می‌سازد، نه فقط به این دلیل است که خدا در این روال همیشگی، اغلب، از طریق گناه و رنج و سختی قومش را نجات می‌دهد و پیروزی را برایشان به ارمغان می‌آورد، بلکه به طور خاص در این

مورد به این دلیل تصویر عیسی در این ماجرا نمایان است که آن کسی که بر او گناه ورزیدند و رنج و عذاب را متحمل شد عادل و بی‌گناه بود. در این ماجرا، پایداری و وفاداری شگفت‌انگیز یوسف در همه روابطش بسیار برجسته است. او حتی زمانی که دور از وطن به خدمت مشغول بود به فوطیفار و زندانبانش امین ماند. پیدایش ۲۲:۳۹: «داروغه زندان همه زندانیان را که در زندان بودند به دست یوسف سپرد و آنچه در آنجا می‌کردند او کننده آن بود.»

و پاداش یوسف چه بود؟ همسر فوطیفار به دروغ به او تهمت زد و ساقی فرعون، یعنی آن کسی که یوسف خوابش را تعبیر نموده بود، با ناسپاسی و قدرشناسی، تا دو سال پس از تعبیر خوابش یادی از او نکرد. بنابراین، نکته فقط این نیست که خدا برای نجات قومش گناه و رنج و سختی را به کار می‌گیرد، بلکه به طور خاص نکته اینجا است که خدا انسان عادل را سرانجام حق به جانب می‌گرداند حتی اگر که به مدت طولانی نیز رنج کشیده و با او بدرفتاری شده باشد. حتی، با وجودی که دیگران این سنگ برحق را نپذیرند، خدا او را سنگ زاویه می‌گرداند (متی ۴۲:۲۱). اثبات حقانیت او طریق نجات جفادهندگانش گردید.

عیسی مسیح آن عادل مطلق و کامل و بی‌نقص و نهایی است (اعمال رسولان ۵۲:۷). فرض و نظر دیگران این بود که او می‌بایست گناهکار بوده باشد که چنین وقایع ناخوشایندی در زندگی‌اش روی داده بود. اما در انتها همه گناهایی که او را نشانه گرفتند و همه رنج و عذابی که با وجود عادل و بی‌گناه بودنش تحمل نمود به حقانیت او ختم شدند و این حقانیت به نجات ما منجر گشت. اگر عزم راسخ و ثبات قدم یوسف موجب شگفتی است، عیسی ده هزار مرتبه بیشتر مایه حیرت و شگفتی می‌باشد، چرا که او ده هزار مرتبه بیشتر رنج و عذاب را تجربه نمود، در حالی که ده هزار مرتبه کمتر سزاوار آن سختی و عذاب بود، حال آنکه، در همه آن رنج و عذابها کاملاً ثابت‌قدم و امین و عادل بود.

۳) عصا از یهودا دور نخواهد شد

شباهتهای دیگری نیز میان یوسف و عیسی وجود دارند، اما اکنون به مهم‌ترین موردی می‌پردازیم که در این ماجرا درباره عیسی مطرح است، موردی که منحصر به عیسی می‌باشد و نقطه مشترکی با یوسف ندارد. این موضوع نبوتی است که درباره آمدن عیسی صورت گرفته است و اگر پسران گناهکار یعقوب، در آن قحطی، جان خود را از دست داده بودند ممکن نبود که این نبوت تحقق یابد. خدا از طریق گناه فاحش این برادران از نابودی طایفه یهودا جلوگیری نمود تا شیر یهودا، عیسی مسیح، متولد شود، جان سپارد، از مرگ قیام کند، و بر تمامی مردم جهان سلطنت نماید.

ما این نبوت را به طور واضح در پیدایش ۸:۴۹-۱۰ مشاهده می‌نماییم. یعقوب، پدر این برادران، در حال مرگ است و پیش از مرگش همه پسرانش را برکت می‌دهد و در خصوص هر یک نبوت می‌نماید. او درباره پسرش، یهودا، چنین می‌گوید:

ای یهودا، تو را برادرانت خواهند ستود. دستت بر گردن دشمنانت خواهد بود و پسران پدرت تو را تعظیم خواهند کرد. یهودا شیربچه‌ای است. ای پسر، از شکار برآمدی. مثل شیر خویشتن را جمع کرده در کمین می‌خوابد و چون شیر ماده‌ای است. کیست او را برانگیزاند؟ عصا از یهودا دور نخواهد شد و نه فرمانفرمایی از میان پایهای وی، تا شیلو بیاید و مر او را اطاعت امتهای خواهد بود.

در این آیات، آمدن آخرین پادشاه اسرائیل، شیر یهودا، آن ماشیح، نبوت شده است. به آیه ۱۰ توجه کنید که عصا، یعنی وسیله فرمانروایی که نشانه پادشاهی است، تا آمدن آن کسی که پادشاهی معمولی نیست از نسل یهودا جدا نخواهد شد، چرا که نه فقط قوم اسرائیل بلکه همه امتهای مطیع او خواهند بود. آیه ۱۰: «او را اطاعت امتهای خواهد بود.»

و این نبوت در عیسی تحقق می‌یابد. به گفته یوحنا توجه کنید که نقش عیسی در آسمان را پس از مصلوب شدن و رستاخیزش از مردگان این چنین توصیف می‌نماید: «گریان مباش! اینک آن شیری که از سبط یهودا و ریشه داوود است غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش

را بگشاید . . . و سرودی جدید می‌سرایند و می‌گویند: مستحق گرفتن کتاب و گشودن مُهرهایش هستی، زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کهنه‌ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد» (مکاشفه ۵:۵، ۹-۱۰).

شیر یهودا بزه‌ای است که ذبح شد

مهم‌ترین نکته‌ای که در تحقق پیشگویی یعقوب درباره شیر سبط یهودا به چشم می‌خورد این است که آن شیر مدعی است همه قومهای جهان او را اطاعت کنند، اما نه اینکه با تقصیر و گناهمان ما را استثمار کند و به آن وسیله، به زور، ما را به اطاعت خود وادارد، بلکه او گناه ما را به دوش می‌گیرد و ما را آزاد می‌سازد که تا ابد او را دوست داشته باشیم و ستایشش کنیم و با شادی مطیع وی باشیم. شیر یهودا بزه‌ای است که ذبح گردید. او، که آن یگانه عادل است، با آمرزش گناهان ما اطاعت و کاملیت خود را به حساب ما می‌گذارد و بدین‌سان مطیع بودن ما را عملی می‌سازد و اساس و شالوده پذیرش ما را در حضور خدا فراهم می‌نماید و در این امنیت و شادی بی‌کران، به خاطر همه رنجها و عدالت و مرگ و رستاخیزش، موجب می‌گردد آزادانه و با خوشحالی مطیع او باشیم.

ماجرای یوسف ماجرای آن عادل است که بر او گناه ورزیدند و متحمل رنج و عذاب گردید تا سبط یهودا حفظ گردد و شیر به ظهور رسد و ثابت کند که شیر بزه‌مانند است و با رنج و مرگش همه امتها را حتی آنانی که وی را تسلیم مرگ نمودند خریداری نماید و ایشان را قادر سازد که با شادی او را اطاعت نمایند.

آیا شما نیز با شادی مطیع او هستید؟

جان پای‌پر